

آقای جواد طباطبایی در بیست و چهارمین نشست از سلسله نشست‌های اندیشه ایرانشهری در خانه گفتمان شهر و معماری، مطالب ناصواب و اطلاعات نادرستی بیان کردند، یکی از مطالبی که خیلی نظر بنده را جلب کرد، سخن او در باره عرب و شاهنامه بود. آقای طباطبایی در این سخنرانی گفت: «عرب‌ها جایی عنوان کرده‌اند که، عرب، نمی‌تواند شاهنامه داشته باشد.»

این سخن او آن چنان شگفت‌آور بود، که بنده در تاریخ ۱۶ دی ماه ۹۷ طی مقاله‌ای در «عصر ایران» از او خواستم منبع و مأخذ این سخن خود را ارائه دهند. از او پرسیدم: «عرب‌ها کجا عنوان کرده‌اند که نمی‌توانند شاهنامه داشته باشند؟ لطفاً منبع این سخن را به ما نشان دهند. کجا و در چه کتابی یا در چه مقاله‌ای یا نوشته‌ای عرب‌ها چنین سخنی گفته‌اند؟ این عرب‌ها چه کسانی بوده‌اند؟»

تا به امروز آقای طباطبایی جواب من را نداده است؛ همان‌جا نوشتم که «من مطمئن هستم عرب‌ها چنین سخنی نگفته‌اند و نخواهند گفت». در عالم علم دروغ گفتن جایز نیست و در مجامع علمی کافی است، نویسنده یا مورخ و یا پژوهشگر فقط یک دروغ بگوید، با این دروغ حیثیت علمی او به باد فنا می‌رود و تمام سخنان او بی‌ارزش و غیر قابل اعتنا خواهد شد.

در همان مقاله نوشتم: «او در سخنرانی مزبور مطالب بسیاری گفته که خیلی از سخنان او نادرست و ناشی از تعصب است، و در صورت لزوم در جای دیگر درباره

آن‌ها، سخن خواهم گفت». از آن جایی که نزدیک به چند ماه از آن تاریخ می‌گذرد و جناب آقای طباطبایی هیچ گونه جوابی به من نداده‌اند، و با توجه به غلط بودن بسیاری از گفته‌های ایشان، به بقیه سخنان او در آن سخنرانی می‌پردازیم.

حمله به دانشگاه و دانشگاهیان

آقای جواد طباطبایی، هر جا و در هر فرصتی که دست داده به دانشگاه و دانشگاهیان حمله کرده و گاهی با الفاظ غیر محترمانه و توهین آمیز از آن‌ها یاد می‌کند. او با ذکر الفاظی چون «هر یاه‌ای» یا «سخنان بی‌ربط» یا «حرف‌های نامربوط»، و «شبه استاد» خواندن یک استاد دانشگاه به آن‌ها بی‌احترامی می‌کند (مهرنامه، شماره ۵۰، ص ۱۶۸). این‌ها بی‌احترامی است و توهین آمیز است. چنین الفاظ و اصطلاحاتی در یک بحث علمی جایز نیست و نشان دهنده ضعف نویسنده آن است.

او در همین سخنرانی درباره دانشگاه‌ها چنین می‌گوید: «دانشگاه‌های ما، وصل به دانشگاه‌های اروپا و غرب هستند و بند نافشان به آنجا متصل است و توسط همین بند ناف، بدترین چیزها را وارد ایران می‌کنند». بر خلاف نظر آقای طباطبایی، وصل بودن دانشگاه‌های ما به غرب و اروپا یک حسن است، و حسن بزرگی است. ما باید از دستاوردهای علمی دانشگاه‌های جهان با خبر باشیم و ارتباط علمی خود را با آن‌ها حفظ کنیم. مگر می‌شود ما خود را از اکتشافات و دستاوردهای علمی دنیا دور نگه داریم؟ مگر می‌شود ما خود را از کشف فلان دارو و یا فلان دستگاه سی تی اسکن و غیره دور نگه داریم؟ بریدن از دستاوردهای علمی جهان را انور خوجه در آلبانی نزدیک به چهل سال در پیش گرفت و آخر سر نتایج فاجعه بار آن بر همگان روشن است.

تحریف سخن الجابری

او در سخنرانی خود درباره فیلسوف معروف محمد عابد الجابری چنین گفته است: «الجابری می‌گوید جهان عرب یک عقل عربی داشته و عقل ایرانی، عرب‌ها را از رسیدن به رنسانس بازداشته است، باید در جواب او گفت: کسی که معتقد باشد عقل عربی وجود داشته است، کمی باید در مورد او شک و تردید کرد».

آقای طباطبایی نه تنها از قول کسان دیگر سخنان خلاف واقع می‌گوید، بلکه سخن دیگران را تحریف هم می‌کند. اولاً محمد عابد الجابری نگفته «یک عقل عربی» وجود دارد. این کلمه «یک» از آقای طباطبایی است، و ایشان آن را از خود به عنوان نوشته الجابری نوشته است و این خلاف صداقت است.



• دکتر عبدالنبی قیم (عکس از: علی دهباشی)

ثانیاً «عقل» در عربی چهار معنی دارد، یکی از معانی آن همان است که در زبان فارسی وجود دارد و به معنی: «مجموع قوای عالی ذهن که در مغز شکل می‌گیرد یا جریان پیدا می‌کند، و...» است (حسن انوری، فرهنگ سخن، ص ۸۲۹). یکی دیگر از معانی «عقل»، فکر، ذهن است (عبدالنبی قیم، فرهنگ دو جلدی معاصر عربی - فارسی، ص ۱۳۴۵). و منظور دکتر عابد الجابری همین فکر، ذهن و بینش است نه آن عقل و نه مجموع قوای عالی ذهنی.... عقل به این معنی در زبان فارسی نیز کاربرد دارد، منتهی آقای طباطبایی بی‌اطلاع است. ظاهراً آقای طباطبایی، فریدون آدمیت را می‌شناسند و خیلی به او ارادت دارند (جواد طباطبایی، مهرنامه، شماره ۵۰، ص ۱۷۲)، آقای آدمیت مقاله‌ای با عنوان «انتقاد عقل تاریخی» دارد (ماهنامه کلک، شماره ۹۴، دی ماه ۱۳۷۶)، که منظور و مراد آدمیت همان است که عابد الجابری در نظر داشته است. عقل عربی یعنی بینش عربی یعنی مجموعه عقاید و آداب و رسوم و.. عرب. عقل تاریخی یعنی بینش تاریخی.

ای کاش آقای طباطبایی روحیه علمی عابد الجابری را داشت و همین کاری که الجابری انجام داده، انجام می‌داد و خدمت بزرگی به فرهنگ و علم در ایران می‌کرد.

الجابری در کتاب چهار جلدی خود که به بیش از پنج زبان زنده دنیا ترجمه شده، بدون تعصب و با روحیه‌ای علمی به نقد فکر و بینش عرب پرداخته و عیب و نقص آن را برملا کرده است و نام کتابش «نقد العقل العربی» است. موضوعی که نزد ما ایرانیان یک تابو است و هیچ کس تا به حال جرأت نکرده نزدیک آن شود و «عقل ایرانی» یا «عقل پارسی» را نقد کند. علت آن هم واضح است، اول تعصب بیش از حد ما ایرانیان است. دوم حس خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی است و این که ما خود را بدون عیب و نقص می‌دانیم و نیازی به نقد نداریم. سوم این است که هرگونه نقدی در این حوزه را «ضد وطن‌پرستی»، «ضد ایرانی‌گری»، «ضد وطن»، و نویسنده آن را «عامل بیگانه»، «مزدور» و «اجنبی‌پرست» و... می‌دانیم.

ایران جزء مهم جهان اسلام بوده و هست

آقای طباطبایی با اشاره به این نکته که اساساً ایران در ذیل شرق و جهان اسلام قرار نمی‌گیرد، افزود «ما بیرون از جهان اسلام بوده‌ایم».

واقعاً تعجب‌آور است، انسان تا چه اندازه باید متعصب باشد که چنین سخنی بگوید. همین حالا که ۱۴۰۰ سال از ظهور دین اسلام می‌گذرد، در هر کوی و برزنی آثار و نشانه‌های اسلام در ایران بوضوح قابل رؤیت است. اگر ایران بیرون از جهان اسلام بوده، چرا بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال هنوز قاطبه مردم مسلمان هستند؟

از همان قرون اولیه هجری، ایران جزء جهان اسلام بود و مردم این سرزمین به مرور به دین اسلام گرویدند و اقوام ایرانی خدمات ارزنده‌ای به تمدن اسلامی کردند. و به دلیل علاقه و عشق آنها به اسلام، آن‌ها در اعتلا و غنای تمدن اسلامی نقش داشته‌اند و اتفاقاً نقش برجسته‌ای داشته‌اند. نیازی به ذکر نام تک‌تک دانشمندان و علما و فضایی ایرانی در این مختصر نیست. آقای طباطبایی، کاش کتاب تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری را بخوانید تا هم از تاریخ باخبر شوید هم بدانید یک ایرانی اهل طبرستان چه خدمتی به اسلام کرد، و هم بدانید که طبری چگونه خود را جزء جهان اسلام می‌دانست و هم بدانید نگاه طبری به اسلام و مسلمانان چگونه بوده است. اگر ایران جزء جهان اسلام نبوده چرا سیبویه اهل فارس کمر همت می‌بندد و پس از شاگردی و تلمذ نزد خلیل بن احمد فراهیدی در بصره، قواعد صرف و نحو زبان عربی را می‌نویسد؟ می‌دانید سیبویه چرا دست به این کار زد؟ برای این بود که ایرانی‌ها و غیر عرب‌ها بتوانند زبان عربی را سریع‌تر یاد بگیرند، تا بدین وسیله هم اسلام را بهتر بفهمند و هم به اسلام خدمت کنند.

همین خواجه نظام‌الملک که آقای طباطبایی ادعا می‌کند «سیاست‌نامه» او را

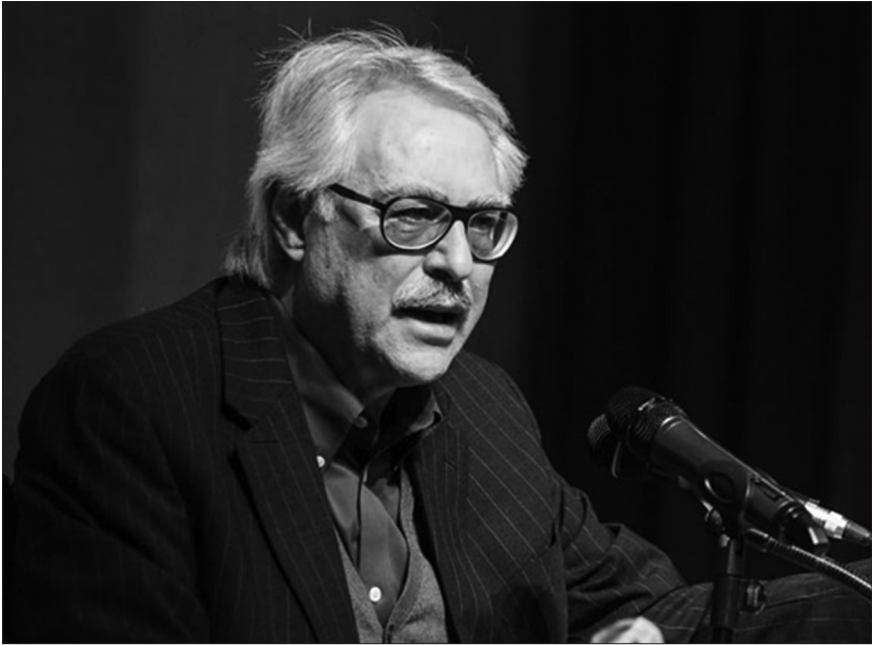
خواننده، در سیاست‌نامه روح اسلامی و ایمان اسلامی در نوشته‌های او آشکار است. در همین سخنرانی، خود آقای طباطبایی به این حقیقت اذعان داشته و به آن اعتراف می‌کند. آقای طباطبایی در این سخنرانی می‌گوید: «خواجه نظام‌الملک هم علوم روز می‌دانسته و هم به علوم دینی؛ تسلط داشته و هم به شدت دیندار بوده». تسلط به علوم دینی یعنی چه؟ دیندار بودن یعنی چه؟ مگر غیر از این است که دین او اسلام بوده است؟ و خواجه هم یک عالم به علوم دین اسلام بوده و هم یک فرد معتقد به این دین. اگر ایران بیرون جهان اسلام بوده، چگونه خواجه نظام‌الملک پایبند اسلام بوده است؟ همین سخن طباطبایی نقض سخن قبلی او است.

راستی جناب آقای طباطبایی، اگر ایران ذیل جهان اسلام قرار نمی‌گیرد، چرا شما در همین سخنرانی «هنر ایرانی را بخشی از هنر اسلامی می‌دانید و چرا اندیشه ایرانی، را بخشی از اندیشه جهان اسلام می‌دانید؟

تمدن اسلامی از آن ایرانیان نیز هست

برخلاف تاریخ‌نویسی مغرضانه و تعصب‌آلود باستان‌گرایان، ایرانیان در اعتلای تمدن اسلامی نقش داشته‌اند و جا دارد این تمدن را از آن خود بدانند، و به آن افتخار کنند. تمدنی که به قول یکی از نویسندگانی که در دوره جوانی بر ضد اسلام کتاب نوشت، بعدها وقتی بیشتر مطالعه کرد و به قول خودش دوره جوانی و احساسات خام را پشت سر گذاشت، این تمدن را و خدمات آن را به تمدن بشری معجزه توصیف کرد، معجزه‌ای که فقط پیشرفت برق‌آسای ژاپن در سده‌های اخیر با آن قابل مقایسه است (عبدالحسین زرین‌کوب، «بامداد اسلام»، ص ۷۶). او در کتاب دیگری می‌نویسد: تنوع و غنای تاریخ اسلامی ایران با گذشته آن البته قابل مقایسه نیست (عبدالحسین زرین‌کوب، «روزگاران»، ص ۱۰).

آقای طباطبایی آیا می‌دانید وقتی که انیشتن با یکی از نویسندگان ایرانی ملاقات کرد اولین سؤال او چه بود؟ اولین سخن او درباره تمدن اسلامی بود، بعد می‌پرسد کدام قرن، قرن شکوهمند تمدن اسلامی است؟ (قاسم غنی، «ملاقات و مذاکرات تاریخی با پروفیسور انیشتین...»، ص ۳۴۴). با این توصیف، شایسته نیست ما ایرانی‌ها به این تمدن افتخار کنیم؟ متأسفانه برخی‌ها فقط از سر تعصب می‌خواهند ما را از این تمدن شکوهمند و پر افتخار محروم کنند، و ما را به جایی وصل کنند که داشته‌های آن به هیچ وجه با تمدن اسلامی قابل قیاس نیست. تمدن اسلامی از آن ما هم هست، چون ما در اعتلا و ارتقای آن نقش داشته ایم. ما چه به اسلام اعتقاد داشته باشیم و یا اعتقاد نداشته باشیم، می‌توانیم و باید به تمدن اسلامی افتخار کنیم.



• دکتر سیدجواد طباطبایی

فؤاد سزگین پژوهشگر بزرگ اهل ترکیه که کمتر از یک سال پیش فوت کرد، نزدیک به پنج میلیون نسخه خطی اسلامی را در منظومه گرانسنگ خود ضبط کرده است (فؤاد سزگین، «تاریخ نگارش‌های عربی»، ص ۷)، آقای طباطبایی می‌تواند از ایران‌شهر خود که مدعی است «ایران بزرگ فرهنگی» است، نیم میلیون نسخه خطی ارائه دهد، نه، ما نیم میلیون نمی‌خواهیم، ربع میلیون نسخه خطی هم نمی‌خواهیم، صد نسخه خطی، بله صد نسخه خطی ارائه دهند؟

واژه ایران‌شهر در منابع و کتب نیامده است

آقای طباطبایی در خصوص واژه ایران‌شهر چنین می‌گوید: «بنده واژه اندیشه و تمدن ایران‌شهری را از جایی وام نگرفته‌ام بلکه این واژه در تمام منابع ایرانی آمده است».

این هم یکی دیگر از سخنان عجیب و غریب ایشان است. این واژه نه تنها در تمام منابع نیامده، بلکه حتی در کتاب خواجه نظام الملک نیز که آقای طباطبایی مدعی است اولین کسی است که در باب اندیشه ایران‌شهری وارد شده است، ذکری از این واژه نیست. آقای طباطبایی برای اثبات نظریه خود این در و آن در می‌زند تا مدرکی و چیزی را به دست آورد و چون چیزی پیدا نمی‌کند، به بیان سخنان خلاف واقع

متوسل می‌شود. من مصرانه از آقای طباطبایی می‌خواهم این «تمام منابع» را برای ما لیست کند، و به ما بگوید در کدام کتاب و در چه صفحه‌ای این واژه آمده است؟ تناقض‌گویی یکی از نشانه‌های اشخاصی است که مطالب خلاف واقع بر زبان می‌رانند. ما در این نوشتار نمونه‌هایی از تناقض‌گویی را نشان داده‌ایم. باید از آقای طباطبایی پرسید اگر خواجه نظام‌الملک اولین کسی بوده که وارد این مبحث شده، این سخن شما به این معنی است که پیش از او کسی وارد این مبحث نشده است، و از آن جایی که خواجه در قرن پنجم هجری می‌زیسته، پس تا قرن پنجم هیچ سخنی از ایرانشهر نبوده است، بنابراین چرا شما می‌گویید در «تمام منابع» آمده است؟

خواجه نظام‌الملک واژه ایرانشهر را بکار نبرده است

اما در خصوص این سخن که گفته شده: «خواجه نظام‌الملک طوسی، اولین شخصی است که در باب اندیشه ایرانشهری، وارد شده است و با تفکیک نظام‌نامه شریعت از نظام‌نامه سیاست، طریق ایجاد دولت، بر اساس نظام‌نامه‌های سیاسی را تدوین کرده است». این سخن هم صحت ندارد و خلاف واقع است. اولاً در سرتاسر سیاست‌نامه واژه «ایرانشهر» یافت نمی‌شود. ثانیاً سیاست‌نامه کتابی است که گلچینی از قطعات گوناگون، کوتاه و بلند است که از منابع مختلف جمع‌آوری شده است. خود خواجه نظام‌الملک در خاتمه می‌گوید: «این کتاب هم پند است و هم حکمت و هم مثل و هم تفسیر قرآن و هم قصص حضرت محمد (ص) و هم قصص انبیاء و هم سیر اولیاء و هم حکایات پادشاهان عادل». وقتی مؤلف کتاب چنین می‌گوید؛ آقای طباطبایی این سخن‌ها را از کجا آورده است؟ حتماً جناب طباطبایی بعد از هزار سال چیزی می‌داند که خواجه نظام‌الملک نمی‌داند. عقلاً و فضلاً به ما بگویند: کجای این کتاب «ورود به اندیشه ایرانشهری» است؟ از خوانندگان استدعا دارم کتاب سیاست‌نامه را بخوانند تا ببینند چه کسی به مردم اطلاعات نادرست می‌دهد و بر مبنای این اطلاعات نادرست، نظریه‌هایی تحویل مردم می‌دهد که نه تنها مشکلی از مشکلات امروزی ما را حل نمی‌کند، بلکه ما را به ناکجا آباد می‌کشاند.

اسم کامل سیاست‌نامه این است: «سیاست‌نامه یا سیر الملوک». سیر الملوک به معنی شیوه و روش پادشاهان است برای اداره پادشاهی. از اسم کتاب معلوم است که محتوای آن شیوه اداره پادشاهی است. خود خواجه نظام‌الملک این را تصریح کرده و گفته این کتاب «حکایات پادشاهان عادل» هم هست. این کتاب را خواجه نظام‌الملک به دستور ملک‌شاه پادشاه سلجوقی نوشت. ملک‌شاه خود از سلاله ترک بود و هیچ قرابت و یا بستگی به اقوام ایرانی نداشت، او برای اداره امپراتوری پهناور خود

نیازمند استفاده از تجربیات گذشتگان بود، از این رو از تنی چند از علما و فضلاء روزگار خواست تا چنین کتابی برای او تألیف کنند و از میان کتاب‌های تألیف شده، کتاب خواجه نظام‌الملک را بهتر از بقیه شناخت. این کتاب ربطی به اندیشه ایرانشهری ندارد.

برای این که حقیقت گفته‌های آقای طباطبایی بیشتر مشخص شود، باز نوشته خود خواجه نظام‌الملک را در این جا عیناً ذکر می‌کنیم:

بنده، حسین التوسی، چنین گوید که چون تاریخ سال چهارصد و نه آمد، پروانه‌ی اعلی سلطانی شاهنشاهی ... به بنده و دیگر بندگان برسید، که هر یک در معنی ملک اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که در عهد و روزگار ما نه نیک است و بر درگاه و در دیوان و مجلس ما شرط آن به جای نمی‌آرند، یا بر ما پوشیده است، و کدام شغل است که، پیش از این، شرایط آن به جای می‌آورده‌اند و ما تدارک آن نمی‌کنیم، و نیز هر چه از آیین و رسم ملوک است و در روزگار گذشته بوده است، از ملوک سلجوق بیندیشید و روشن بنویسید و بر رأی ما عرضه کنید تا در آن تأمل کنیم و بفرماییم تا پس از این کارهای دینی و دنیاوی بر آیین خویش رود ...»

خوانندگان خود قضاوت کنند که سخنان آقای طباطبایی تا چه اندازه نادرست است. کجای این سخنان اندیشه ایرانشهری است؟ کتاب برای پادشاه سلجوقی نوشته شده که امپراتوری او آن چنان وسیع بود که ایران فعلی فقط جزئی از آن بوده است. همین ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام‌الملک بهترین مدرک و ستد در ردّ تئوری ایرانشهری آقای طباطبایی است

آقای طباطبایی در ادامه سخنان خود می‌نویسد: «خواجه نظام‌الملک با تفکیک نظام‌نامه شریعت از سیاست، طریق ایجاد دولت، بر اساس نظام‌نامه‌های سیاسی را تدوین کرده است». این سخن هم درست نیست، چون خواجه همان طوری که در مقدمه نوشته قصد و هدفش تفکیک شریعت از سیاست نبوده، بلکه هدفش ضبط و ثبت آیین کشورداری بوده است. علاوه بر این خواجه در خاتمه تصریح می‌کند که نوشتن این کتاب برای این است که «... تا پس از این کارهای دینی و دنیاوی بر آیین خویش ...رود.» مقصود و مراد خواجه نظام‌الملک کاملاً ضد گفته آقای طباطبایی است.

این سخن آقای طباطبایی هم غلط است که خواجه خواسته «طریق ایجاد دولت» را تدوین کند. مقدمه خواجه بهترین گواه در رد سخنان آقای طباطبایی است. کتاب پنجاه فصل دارد، در هیچکدام از عناوین کتاب کلمه «دولت» نیامده است. اصلاً بحث دولت در کتاب خواجه مطرح نیست. تازه اگر خواجه نظام‌الملک طریق ایجاد

دولت را تدوین کرده باشد، چه ربطی به ایرانشهر دارد. او طریق ایجاد دولت را برای فرمانروای سرزمین‌های دیگر تدوین کرده که ایران فعلی جزئی از آن بوده است. در چنین حالتی ملتی که - به زعم آقای طباطبایی - دولت آن را ملک‌شاه تشکیل داده و ریاست می‌کند، ملتی است که از ترک، فارس، ارمنی، هندی، افغانی، عرب و ده‌ها قوم دیگر تشکیل شده، این دیگر نظریه ایرانشهری نمی‌باشد.

خواجه نظام الملک در دربار سلجوقیان بوده و سلاجقه اصلاً ایرانی نبوده‌اند، بلکه از ترکان اوغور بوده‌اند و خاستگاه آن‌ها استپ‌های مغولستان بوده است به جرأت می‌توان گفت کمتر جمله‌ای در این سخنرانی است که غلط نباشد، این سخنرانی مملو است از سخنان خلاف واقع، غیر علمی، بی‌پایه و اساس. نگارنده اگر بخواهد تک‌تک سخنان آقای طباطبایی را نقد کند، نوشته حاضر مثوی هفتاد من می‌شود.

آقای طباطبایی در ادامه می‌گوید: «بررسی‌های بنده نشان می‌دهد که خواجه نظام الملک از اسلام نمی‌گوید، بلکه از ایران می‌گوید». از جمله خصصت‌های باستان‌گرایان و متعصبان، ضدیت با اسلام است، این را در آثار میرزا فتح علی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا آقا خان کرمانی، ابراهیم پور داود، ذبیح بهروز، صادق هدایت و دیگران به وضوح می‌توان دید. برخی نیز به ظاهر مسلمان بوده‌اند، اما در باطن کیش دیگری داشته‌اند. نگاه آن‌ها به اسلام یک نگاه نژادی است، از منظر آن‌ها دین اسلام دین عرب‌ها است.

برای این که خلاف واقع بودن سخنان آقای طباطبایی را برای چندمین بار ثابت کنیم، به عناوین کتاب سیاست‌نامه نگاهی می‌اندازیم: عنوان فصل هشت کتاب سیاست‌نامه چنین است: «اندر پژوهش کردن و بررسیدن کار دین و شریعت»، نمی‌دانم آقای طباطبایی چگونه بررسی می‌کند که این فصل را نمی‌بیند؟

عنوان فصل چهل و سوم کتاب چنین است: «اندر باز نمودن احوال بد مذهبان که دشمن ملک و اسلام‌اند». فصل چهل و پنج کتاب: «اندر خروج سندباد گبر و پدید آمدن خرم دینان» است، فصل چهل و شش: «اندر بیرون آمدن قرمطیان و باطنیان در کوهستان» است، فصل چهل و هفت: «اندر خروج خرم دینان به اصفهان و آذربایگان» است. این‌ها همه فرقه‌های مخالف اسلام بوده‌اند که خواجه با بکار بردن واژه‌های «خروج» و «بیرون آمدن»، موضع اسلامی خود را نشان می‌دهد. واقعاً آقای جواد طباطبایی کتاب سیاست‌نامه را خوانده است؟ چگونه او این عناوین را ندیده است؟ بر خلاف سخن آقای طباطبایی در فصول پنجاه گانه کتاب خواجه نظام الملک یک بار واژه «ایران» نیامده است. آقای طباطبایی بر چه اساسی می‌گوید خواجه

نظام‌الملک از اسلام سخن نگفته و از ایران سخن گفته است؟ متأسفانه بعضی‌ها فکر می‌کنند با دسته کوران سر و کار دارند و هرچه دلشان بخواهد بر زبان می‌رانند. ای کاش آقای طباطبایی که این همه نام خواجه نظام‌الملک را می‌آورد، به روش و منش خواجه اقتدا می‌کرد و همانند خواجه نظام‌الملک، از تعصب به دور می‌بود. خواجه نظام‌الملک به شأن و منزلت انسانی بیش از نژاد اهمیت می‌داد، از این رو نه تنها دوستدار حضرت محمد (ص) بود، بلکه ضد شعوبیه و دوستدار عرب نیز بود (علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، «داوری درباره شعوبیه»، ص ۹۱).

ایرانیان همیشه با خلافت در حال جنگ نبوده‌اند

آقای طباطبایی در قسمتی از سخنرانی خود با افتخار چنین می‌گوید: «ایرانی‌ها همیشه در حال جنگ با خلافت بوده‌اند».

این سخن نیز صحت ندارد و پیداست که «پژوهشگر تاریخ» ما یا از تاریخ بی‌اطلاع است، و یا این که دوست دارد تاریخ را بر وفق مراد خود بازگویی کند. جناب آقای طباطبایی، شما ظاهراً نمی‌دانید که ایرانی‌ها در دستگاه خلافت بنی‌عباس حضور فعال داشته‌اند، و به خلافت خدمات شایانی کرده‌اند. شما حتماً نام خاندان برمکیان را شنیده‌اید، این‌ها با خلافت در حال جنگ نبودند، بلکه به خلافت خدمت کردند. نمی‌دانم شما نام سهل بن هارون را شنیده‌اید یا نه؟ او علی‌رغم این که یک شعوبی بود، رئیس «بیت الحکمه» بود. خدمت ایرانیان به دستگاه خلافت بنی‌عباس آن چنان زیاد بود که بسیاری از پژوهشگران و مورخان، حکومت بنی‌عباس را یک حکومت شبه‌ایرانی می‌دانند.

حتی برانداختن بنی‌امیه «در حال جنگ بودن با خلافت» نبوده، بلکه مخالفت با بنی‌امیه بوده است. تازه برانداختن بنی‌امیه با برنامه‌ریزی و رهبری و هدایت عرب بوده است، و ابومسلم کسی نبود جزء نماینده و کارگزار ابراهیم امام، که حسب دستور او عمل می‌کرد، و عرب‌های مخالف بنی‌امیه در سپاه او کمتر از غیرعرب‌ها نبودند. مگر غیر از این است که قحطبه طایی یکی از سرداران سپاه ابومسلم بوده است؟ اگر ایرانیان همیشه با خلافت در حال جنگ بوده‌اند، چرا پس از سرنگونی بنی‌امیه به خلافت دیگری گردن نهادند. برافتادن بنی‌امیه بهترین فرصت برای ریشه کن کردن بنیان خلافت بود. حتی سلسله‌های ایرانی مانند طاهریان، سامانیان، آل بویه به خلافت وفادار بودند و به نام خلیفه خطبه می‌خواندند. فراتر از این سلسله‌های ترک مثل غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان نیز این چنین بوده‌اند. آقای طباطبایی کدام کتاب‌های تاریخ را می‌خواند؟

جناب آقای طباطبایی، شما اسم سعدی را در این سخنرانی آورده‌اید، ظاهراً سعدی را می‌شناسید. شما هیچ می‌دانید که به هنگام سقوط بغداد به دست هلاکو و پایان بخشیدن به خلافت، سعدی شعری به زبان عربی سرود و در آن شعر، ماتم و حسرت خود را با جاری شدن اشک به بهترین شکل بیان کرده است. سعدی به این بسنده نکرد، بلکه قصیده‌ای به فارسی سرود، و در آن قصیده همین احساس خود را درباره خلافت بیان کرده است.

در این جا بحث دفاع از خلافت نیست، بحث بیان حقایق تاریخی است. ما نباید برای به کرسی نشاندن یک سخن غیر علمی و غیر تاریخی به تحریف تاریخ متوسل شویم.

آقای طباطبایی از شعر عرب چیزی نمی‌داند

آقای طباطبایی در سخنرانی خود می‌گوید: «شاهنامه نوشتن مستلزم ملت داشتن است و اگر ملت به امت تبدیل شود، آن زمان دیگر نمی‌شود؛ شاهنامه داشت.» این هم از ابداعات «پژوهشگر تاریخ» ماست. به صراحت اعلام می‌کنم سرودن شاهنامه هیچ ارتباطی به داشتن «ملت» ندارد. انشاء الله در فرصتی دیگر در خصوص علت سرودن شاهنامه سخن خواهم گفت و نشان خواهم داد که این دو ارتباطی به هم ندارند. عجالتاً آقای طباطبایی را به تحقیق دکتر ذبیح‌الله صفا که اتفاقاً پایان‌نامه دکترای ایشان است، ارجاع می‌دهم، تا ایشان ببیند که استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران که تخصص او در زمینه حماسه و حماسه‌سرایی است، چه گفته و علت نوشتن شاهنامه را چه دانسته است.

آقای طباطبایی در ادامه می‌گوید: «اعراب نه تنها نمی‌توانند شاهنامه داشته باشند، بلکه حافظ و سعدی هم نخواهند داشت»

آقای طباطبایی با این سخن خود اوج تعصب خود را به منصفه ظهور رسانده است. او داشت راجع به وجود «ملت» در ازمنه قدیم صحبت می‌کرد، این مطلب چه ارتباطی به شعر و شاعران عرب دارد؟ این تعریض از چند حالت خارج نیست، یا این که این گونه افراد از عقده‌ای درونی رنج می‌برند و با این سخنان خود را تسلی می‌دهند و تسکین می‌یابند و یا این که در ضمیر ناخود آگاه آن‌ها این موضوع نهفته که ما از عرب عقب‌تر هستیم، از این رو به عرب حمله می‌کنند، تا خلاف آن را نشان دهند. یا این که کینه و حقد آن چنان وجود این گونه افراد را فرا گرفته که بجا و نابجا به عرب می‌تازند. گرچه دلیلی ندارد بگوید، «اعراب حافظ و سعدی هم نخواهند داشت.» با وجود این پیداست آقای طباطبایی، چیزی درباره شعر عرب نمی‌داند، نه شاعران

معلقات سبع را می‌شناسد و نه‌المتنبی را و نه‌ابوالعلاء معری را و نه‌ابوالعتاهیه را و نه‌ده‌ها شاعر دیگر را. نمی‌دانم ایشان شیخ‌المستشرقین را می‌شناسد؟ این لقبی است که پژوهشگران ایرانی و من جمله عباس اقبال آشتیانی به تئودور نولدکه داده‌اند. نولدکه از آثار جاویدان مشرق زمین به اشعار عرب جاهلی علاقه زیادی داشت (تئودور نولدکه، «تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان»، مقدمه، ص ۸) و این نشان دهنده این است که نزد بزرگترین شرق‌شناس، شعر عرب در دوره پیش از اسلام بالاتر از شعر پارسی بوده است. نمی‌دانم آقای طباطبایی، ادوارد براون استاد دانشگاه کمبریج را می‌شناسد؟ او گفته است که برای یک لحظه نمی‌توان شاهنامه فردوسی را با معلقات سبع مقایسه کرد (ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۲۲-۱۲۳).

آقای طباطبایی عزیز کمی تعصب را کنار بگذارید و بروید تاریخ ادبیات و شعر عرب را بخوانید، کتاب‌هایی را بخوانید که فرنگیان نوشته‌اند، کتاب‌های نویسندگان مغرض و متعصب وطنی را نخوانید، ببینید آن‌ها که بی‌طرف بوده‌اند، چه گفته‌اند؟ اگر انصاف داشته باشید بدون شک در بسیاری از گفته‌های خود تجدید نظر خواهید کرد.

ملت غیب یعنی چه؟

آقای طباطبایی بعد می‌گوید: «ما ملت غیبیم و حافظ لسان‌الغیب است چون لسان یک ملت است». من نمی‌دانم «ملت غیب» یعنی چه؟ من تاکنون انواع و اقسام ملت‌ها را شنیده بودم ولی ملت غیب را نشنیده‌ام. لطفاً آقای طباطبایی به من بگوید ملت غیب یعنی چه؟

در این که حافظ بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی است، جای هیچ‌گونه شکی نیست و در این که لقب او «لسان‌الغیب» است، نیز جای شکی نیست. بنده از جمله کسانی هستم که از خواندن بسیاری از شعرهای حافظ لذت می‌برم. کاش آقای طباطبایی کمی هم به مرام و اندیشه‌والای انسانی حافظ و سعدی اقتدا می‌کرد. این‌ها شعوبی نبوده‌اند و در اشعار آن‌ها تحقیر دیگران و تبلیغ کینه و نفرت را نمی‌بینید. سعدی در نظامیه بغداد درس خوانده بود و به دلیل علاقه به اسلام و به عرب مدام به بلاد عرب سفر می‌کرد. در اشعار حافظ تا آن جایی که من خوانده‌ام، او از لفظ اهانت بار «تازی» استفاده نکرده است، و این روح بلند و متعالی این بزرگ مرد شعر پارسی را نشان می‌دهد.

اما درباره «ملت غیب» باید گفت که لسان‌الغیب بودن حافظ هیچ دلیلی بر غیب بودن ملت نیست. بنظر می‌رسد آقای طباطبایی نمی‌داند «لسان‌الغیب» یعنی چه؟ لسان

الغیب لقبی است که به حافظ شیرازی داده‌اند به علت تفأل‌ها که با آن کنند و گویند با واقع مطابقت دارد و به معنی آن که اسرار نهانی و پنهانی گوید (علی اکبر دهخدا، فرهنگ دهخدا، ذیل ماده «لسان الغیب»)، یعنی این که چون مردم به تجربه از خلال اشعار حافظ، آینده و بخت و اقبال خود را تفأل می‌زنند، از این رو به او لسان الغیب گفته‌اند. حال این چه ربطی به ملت دارد؟

حتی اگر بپذیریم که حافظ لسان یک ملت است - که این خود جای بحث و تأمل دارد - باز لسان الغیب بودن حافظ نمی‌تواند مبین غیب بودن ملت باشد. واقعاً من نمی‌دانم منظور ایشان از «ملت غیب» چیست؟ حسب تعریفی که از لسان الغیب هست، یعنی کسی که با شعر او فال می‌زنند، حال ملت غیب یعنی ملتی که با آن‌ها فال می‌زنند؟ واقعاً نمی‌دانم. از آقای جواد طباطبایی می‌خواهم معنی «ملت غیب» را برای من روشن کند.

باز تحریف تاریخ

او در پایان سخنرانی خود می‌گوید: «ما در ایران وارد امت اسلامی نشدیم؛ جهان اسلام چون نیازمند جانشینی پیامبر (ص) بود و ما چون با فهم جدید از جانشینی پیامبر (ص) همراه نگشتیم، به طور کلی از امت اسلام خارج شدیم و به همین دلیل نیز، هنوز اعراب ما را به رسمیت نمی‌شناسند. می‌بایست بیان کرد که، اساساً ما از ابتدا بیرون بودیم و در واقع، شکاف اصلی در اسلام را ایرانیان ایجاد کردند».

این سخن آقای طباطبایی بدون تردید غلط است. او برای اثبات تئوری خود سخنانی و استدلال‌هایی را مطرح می‌کند که این سخنان و این استدلال‌ها به جای این که کمک حال او باشند، بیشتر و آشکارتر غلط بودن نظریه او را عیان می‌سازند، و کار او را بدتر می‌کند. برخلاف سخن آقای طباطبایی ایرانیان جزئی از امت اسلامی بوده‌اند و تاکنون هم هستند. حتی عبدالحسین زرین‌کوب از تاریخ اسلامی ایران سخن می‌گوید (روزگاران، ص ۱۰). این دیگر صیغه جدیدی است که فقط مخصوص آقای طباطبایی است. اگر آقای طباطبایی سخن علما و فضلا را قبول ندارد، کافی است روزهای تاسوعا و عاشورا سری به شهرها و روستاها ایران بزنند تا به رأی العین حقایق را ببینند که ما جزء امت اسلامی هستیم یا جزء امت زردشتی یا جزء امت کفر یا جزء امت مسیحی یا جزء امت یهودی هستیم. حتی محمدرضا پهلوی، ایران را اسلامی می‌دانست (محمد حسنین هیکل، مدافع آیه الله، ص ۱۳۴).

اما درخصوص سخن بعدی او باید گفت که بر خلاف نظر او، مردم ایران «با فهم جدید از جانشینی پیامبر (ص) همراه شدند»، و پارسیان تا عصر صفوی، سنی

مذهب بوده‌اند. همین خواجه نظام الملک، همین حافظ و همین سعدی سنی مذهب بوده‌اند و فقط عده بسیار اندکی شیعه مذهب بوده‌اند. تازه شیعه شدن دلیلی بر خروج از امت اسلامی نیست. مگر مذهب شیعه، ضد اسلام و یا خلاف اسلام و یا خارج از اسلام است؟ مذهب شیعه هم یکی از مذاهب اسلام است، و پیروان آن جزئی از امت اسلامی هستند. کلود کاهن نیز در این خصوص با ما هم عقیده است و قبل از ما جواب آقای طباطبایی و یاران او را این چنین داده است: ناسیونالیسم نوین می‌کوشد تا عرب و ایرانی را دشمن یکدیگر معرفی کند. اما باید از زیاده‌روی از هر سوی پرهیز کرد. حتی ادعای ابراز مخالفت ایرانیان در چارچوب پذیرش مذهب تشیع، درست نیست، چرا که تسنن، مذهب بیشتر مردم در آن روزگار بوده است (کلود کاهن، قبایل، شهرها و سازمان‌بندی اجتماعی، صص ۳۶۶-۳۶۷).

آقای طباطبایی می‌گوید: «به طور کلی از امت اسلام خارج شدیم و به همین دلیل نیز، هنوز اعراب ما را به رسمیت نمی‌شناسند»، این سخن ایشان نیز همانند اکثر سخنان او غلط است، چون ما از امت اسلام خارج نشده‌ایم و کماکان جزء امت اسلام هستیم. آقای طباطبایی که خیلی دوست دارد مسلمانان را نسبت به هم بدبین کند و تخم نفاق میان مسلمین بیافشاند، این سخن را می‌گوید که «هنوز اعراب ما را به رسمیت نمی‌شناسند». با قاطعیت و با رجاء واثق اعلام می‌کنم که این سخن صددرصد نادرست است. عرب نه تنها ایرانیان را به رسمیت می‌شناسد، بلکه ایرانیان را دوست دارد. من با عرب‌ها در تمام ممالک عربی از شرقی‌ترین کشور یعنی امارات متحده عربی و عمان تا غربی‌ترین آن‌ها یعنی کشور مغرب و الجزائر در ارتباط هستم، آن‌ها نام دانشمندان و بزرگان علم و ادب ایران را با افتخار ذکر می‌کنند. آن‌ها همواره از خدمات ایرانیان به فرهنگ و تمدن اسلامی به نیکی یاد کرده‌اند. من از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ بطور مرتب به لیبی سفر می‌کردم و با رأی العین احترام و محبت لیبیایی‌ها را نسبت به ایرانی‌ها می‌دیدم.

عرب‌ها از یک چیز خیلی ناراحت هستند و در کنگره‌های علمی و ادبی با گلایه آن را مطرح می‌کنند. سخن آن‌ها این است که چرا در مقابل این محبت و علاقه ما به ایرانی‌ها، آن‌ها با تعصب و با لحن تحقیرآمیز و با کینه و نفرت از ما یاد می‌کنند؟ خانم دکتر م. ح استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه عین شمس قاهره از این گله‌مند بود که به هنگام مسافرت علمی به ایران او را به همراه عده‌ای دیگر به نمایش تئاتری برده‌اند که در آن نمایش، چهره عرب را بد نشان داده و عرب را تحقیر می‌کردند. خاطره بد این نمایش بعد از پانزده سال در ذهن این استاد دانشگاه باقی مانده بود، و می‌گوید در خلال نمایش لحظات به سختی بر من می‌گذشت و دعا دعا می‌کردم، هرچه زودتر

نمایش تمام شود. خانم دکتر از من سؤال کرد این نمایش‌ها و این نگرش چه مشکلی از مشکلات ایرانی‌ها را حل می‌کند؟ نتیجه و ماحصل این نمایش‌ها چیست؟ آیا غیر از این است که کینه و نفرت و دشمنی را ایجاد می‌کند؟ بعد از من می‌پرسد: آیا ایرانی‌ها نژادپرست هستند؟ آیا ایرانی‌ها انسان‌هایی کینه‌ای هستند؟ او به من گفت: ایرانی‌ها در زمان کمبوجیه و بعد در زمان داریوش به سرزمین ما حمله کرده و آن را اشغال کردند و بر مردم ما چه‌ها که نکردند. پس از آن که کمبوجیه در بازگشت دچار بیماری روانی شد، مردم مصر گفتند این نتیجه ظلم‌ها و کشتارهای کمبوجیه و بی‌حرمتی به خدایان ما بوده است. یونانی‌ها هم همچین، رومی‌ها هم همچین. ولی ما هیچ کینه‌ای از ایرانی‌ها یا یونانی‌ها یا رومی‌ها نداریم. از همه بدتر عثمانی‌ها طی نزدیک به پنج قرن کشور ما را اشغال کردند و تا همین صد سال پیش بر ما حکومت می‌کردند، ولی ما از ترک‌ها کینه‌ای نداریم.

اما برگردیم به سخنرانی آقای طباطبایی، او پس از آن می‌گوید: «در واقع، شکاف اصلی در اسلام را ایرانیان ایجاد کردند». آقای طباطبایی با افتخار و با سربلندی ایرانیان را مردمی معرفی می‌کند که کارشان تفرقه و جدایی و ایجاد شکاف است. گویی ایجاد شکاف در اسلام کار نیک و پسندیده‌ای است. اولاً باید به ایشان گفت، که اگر منظور او از شکاف، پدیداری مذهب شیعه است، باید گفت، شیعه اول بار نزد ایرانیان ظاهر نشد، بلکه در میان عرب پدیدار شد. ثانیاً وجود مذاهب مختلف در ادیان مختلف امری طبیعی و عادی است. در دین مسیحیت گرایش‌ها و یا مذاهب کاتولیک، پروتستان، و ارتدکس وجود دارد. پیدایش مذهب تشیع دلیلی بر شکاف در اسلام نیست که جناب‌عالی با خوشحالی و با سروری وصف‌ناپذیر آن را ذکر می‌کنید. اختلاف شیعه و سنی فقط بر سر خلافت بعد از پیامبر است، و الا در اصول و مبانی دین اسلام با هم اختلافی ندارند و هیچ‌گونه شکافی میان آنها نیست. کتاب آنها، پیامبر آنها، قبله آنها، نماز آنها، واجبات آنها یکی است. وقتی یک نفر شیعه و یک نفر سنی در ماه ذیحجه مراسم حج را در یک مکان و در یک زمان واحد انجام می‌دهند، سخن گفتن از شکاف بیهوده است.

وقتی انسان نوشته‌های ریچارد فرای در کتاب «عصر زرین فرهنگ ایران» را می‌خواند که به ایرانیان توصیه می‌کند، معقول‌ترین و پسندیده‌ترین راه برای ایرانیان، نزدیکی به جهان اسلام است، بعد سخنان شماتت‌بار آقای طباطبایی را می‌شنود، تازه متوجه می‌شود که بعضی از ما ایرانیان تا چه اندازه از قافله علم و ترقی عقب هستند. این ریچارد فرای همان است که وصیت کرده بود او را نه در امریکا، بلکه در اصفهان دفن کنند.

همان طور که گفته شد تقریباً همه سخنرانی آقای طباطبایی سرشار از مطالب خلاف واقع و تحریف حقایق است، اما از آن جایی که این نوشته به درازا کشید به همین اندازه بسنده می‌کنم. شاید در فرصت دیگری بقیه سخنان ایشان را مورد بررسی قرار دهم.

واقعیت این است که سخنان مزبور از نظر علمی بی پایه و اساس است و نزد محافل آکادمیک بین‌المللی فاقد ارزش است، و حتی در مجامع علمی داخلی نیز خریدار ندارد. به همین دلیل است که آقای طباطبایی به دانشگاه و دانشگاهیان و مجامع علمی می‌تازد. این سخنان فقط نزد آن دسته از افرادی که متعصب هستند و از تاریخ و وقایع تاریخی خبر ندارند، خریدار دارد.

۱۳۹۸/۲/۳۱

نسخه الکترونیک مجله بخارا

در www.fidibo.com فیدیبو

خوانندگان مجله بخارا که دسترسی به نسخه کاغذی برایشان دشوار است می‌توانند از سراسر جهان نسخه الکترونیک مجله را با قیمت ارزان‌تر خریداری کنند و در موبایل، تبلت، لپ‌تاپ و... همه‌جا همراه داشته باشند. هر نسخه از مجله را می‌توان همزمان روی سه دستگاه دانلود کرد. پس از دانلود، برای مطالعه مجله نیازی به اینترنت نیست.

نسخه الکترونیک (ebook) ۱۰۰ تا ۱۳۰ بخارا

و بزودی ۱۳۱ بخارا در فیدیبو